

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مسئله دوازدهم: مواضع سه گانه وجوب عدول

مرحوم امام (رضوان الله عليه) در مسئله دوازدهم فرموده‌اند: «إذا قلّد من ليس له أهلية الفتوى ثم التفت وجب عليه العدول، و كذا إذا قلّد غير الأعلّم وجب العدول إلى الأعلّم على الأحوط و كذا إذا قلّد الأعلّم ثم صار غيره أعلّم منه على الأحوط في المسائل التي يعلم تفصيلاً مخالفتها فيها في الفرضين». مرحوم امام (رضوان الله عليه) در این مسئله دوازدهم سه فرع را عنوان کرده‌اند:

فرع اول این است که اگر کسی از دیگری تقلید کرد، به خیال این که اهلیت برای فتوا دادن را دارد، بعد معلوم شد که این اهلیت را نداشته، مثلاً یکی از شرائط مفتی را دارا نیست، که مقصود خصوص علم هم نیست، بلکه اگر یکی از شرائط را دارا نبود، در اینجا فرموده‌اند: «وجب عليه العدول»، باید عدول کند به کسی که اهلیت فتوا دارد.

فرع دوم این است که اگر از مجتهدی تقلید کرد و بعد اعلمی را پیدا کرد، در اینجا هم بنا بر احتیاط وجوبی باید به آن اعلم عدول کند.

فرع سوم این است که اگر از اعلمی تقلید کرد و بعد از آن دیگری اعلم شد، در اینجا فرموده‌اند: بنا بر احتیاط به آن اعلم عدول کند.

سه فرع را در اینجا عنوان کرده‌اند، که در این سه فرع، عدول واجب است.

مستند وجوب عدول در فرع اول

اما فرع اول که اگر کسی از دیگری تقلید می‌کند، که اهلیت فتوا را ندارد، این روشن است که اصلاً تقلیدش باطل است و باید مراجعه کند به کسی که اهلیت فتوا را دارد.

لذا تعبیر امام (ره) در اینجا که فرموده: «وجب عليه العدول»، تعبیر درستی نیست، برای اینکه اصلاً تقلیدش محقق نشده است، عدول در جایی است که کسی از دیگری تقلید می‌کند و این تقلید هم صحیحاً واقع شده باشد، مثلاً خصوصیتی پیش می‌آید که بخاطر آن، به مرجع تقلید دیگری عدول می‌کند.

پس این تعبیر «وجب عليه العدول»، تعبیر درستی نیست، بلکه تقلیدش از کسی که اهلیت برای فتوا دارد، تقلید ابتدائی می‌شود و

باید به او رجوع کند و بجای عدول باید بنویسند: «وجب علیه الرجوع إلی من له اهلیّة الفتوی».

البته عین همین مسئله را مرحوم سید(ره) در کتاب عروه آورده و فرموده: «إذا قلّد من لیس له اهلیّة الفتوی ثمّ التفت وجب علیه العدول».

عدم اجزاء نسبت به اعمال سابق

حال در اینجا تنها این شبهه باقی می ماند، که این شخصی که رجوع کرده به کسی که اهلیت فتوا ندارد، مثلاً اول مراجعه کرده به زید، حال بعد از یک ماه یا یک سال فهمیده که این زید اهلیت فتوا ندارد، اما آن موقعی هم که به زید رجوع کرد، مستند به یک بینه شرعی بود، مثلاً دو نفر شهادت دادند که این زید، «مجتهد یجوز تقلیده»، اما بعداً معلوم شد که آن بینه غیر واقعی و غیر صادق بوده، آیا در اینجا می توانیم مسئله اجزاء را مطرح کنیم؟

به عبارت دیگر یک نکته این است که حال که فهمید بینه غیر صادقی بوده، از حالا به بعد نمی تواند بر طبق بینه عمل کند و باید به مجتهد دیگر رجوع کند، لکن این اعمالی که تا الان انجام داده چطور؟

مرحوم سید(ره) در عروه این عبارت را دارند، که دیگر این عبارت را امام(رضوان الله علیه) در تحریر نیاورده اند، ایشان فرموده اند: «و حال الأعمال السابقة حال عمل الجاهل الغير المقلّد»، این اعمال سابقه ای که انجام داده، مانند کسی است، که اعمالش را «من دون تقلید» انجام داده، که مشهور می گویند: اگر این عمل مطابق با واقع باشد و یا مطابق با فتوای کسی که باید به او رجوع می کرد، این اعمالش صحیح است.

اما بعضی هم گفته اند: جاهل غیر مقلد، مطلقاً عملش عمل باطلی است، که در مسئله ای که بعداً در دنباله مسائل به آن می رسیم، در آنجا ان شاء الله این بحث را مفصل بیان می کنیم، که آیا کسی که «من غیر تقلید»، اعمالی را انجام می دهد، این اعمال مطلقاً باطل است یا باید تفصیل داد؟

در آنجا این بحث هم مطرح می شود که آیا این مربوط به اینجا هم هست یا نه؟ چون در اینجا این اضافه هم وجود دارد، که این شخص به استناد بینه شرعی از زید تقلید کرده، اما بعد از مدتی معلوم شده که این بینه، بینه باطل و کاذبی بوده و این تقلید باطل بوده، در اینجا باید چه کرد؟

این بحث در کبرای بحث اجزاء می رود، که اگر گفتیم: امتثال حکم ظاهری مجزی از حکم واقعی است، نسبت به این اعمالی که تا به حال انجام داده باید بگوییم: صحیح است، اما اگر گفتیم که مجزی نیست، کما اینکه مشهور هم قائل به عدم اجزاء هستند، مخصوصاً در احکام ظاهریه قائل اند به این که حکم ظاهری مجزی از حکم واقعی نیست، باید بگوییم: صحیح نیست.

مستند وجوب عدول در فرع دوم و سوم

فرع دوم این است که از یک مجتهد واجد شرائط تقلید کرده، که اعلم نبوده، «و کذا إذا قلّد غیر الأعلم وجب العدول إلی الأعلم علی الأحوط»، که در ذهن شریفتان هست که در مورد رجوع به اعلم، برخی به نحو فتوا قائل بودند، برخی هم مثل امام(رضوان الله علیه) به نحو احتیاط و جوبی قائل بودند، بعضی ها هم به نحو احتیاط استحبابی قائل بودند.

امام(رضوان الله عليه) چون در اصل رجوع به اعلم احتیاط وجوبی کرده‌اند، به اینجا هم که رسیده گفته‌اند: اگر از کسی تقلید کرد که اعلم نبود، بعد متوجه شد که دیگری اعلم است، در اینجا «وجب العدول إلى الأعلم على الأحوط»، عدول در اینجا بنا بر احتیاط وجوبی واجب است.

اما کسانی که در رجوع به اعلم فتوا داده‌اند، در اینجا این «علي الاحوط» را ندارند و می‌گویند: حتما باید به اعلم رجوع کند.

فرع سوم هم این است که «و كذا إذا قلد الأعلم ثم صار غيره أعلم منه على الأحوط في المسائل التي يعلم تفصيلاً مخالفتها فيها في الفرضين»، اگر در زمانی که می‌خواست تقلید کند، تحقیق کرد و فهمید که زید اعلم است، لذا از زید تبعیت کرد، بعد از مثلاً یک سال دیگری اعلم شد، نه این که الان معلوم نیست که دیگری اعلم بوده، بعد از یک سال معلوم شد که الان دیگری اعلم شده، که امام(رضوان الله عليه) فرموده‌اند: در اینجا احتیاط این است که به این اعلم جدید رجوع کنند.

در این دو تا فرض سؤالی وجود دارد - که قبلاً هم نظیر آن را داشتیم - و آن این است که کسانی که رجوع به اعلم را بنا بر احتیاط قائل‌اند، موضوعش دوران بین تعیین و تخییر است، حال سؤال این است که اینکه می‌فرمایید: احتیاط در رجوع به اعلم است دلیلتان چیست؟ می‌فرمایند: عقل در دوران بین تعیین و تخییر، حکم به لزوم را تعیین می‌کند.

گاهی اوقات در کلمات بعضی از بزرگان این تعابیر فنی هست که می‌گویند: از باب قدر متیقن است، می‌گویند: در باب تکالیف نیاز به مؤمن داریم، یعنی یک چیزی که ما را از عقاب حفظ کند، «مؤمنٌ من العقاب»، آنوقت قدر متیقن در مؤمن اعلم است، یعنی اگر به اعلم رجوع کردیم، اعلم عنوان قدر متیقن به عنوان مؤمن را دارد، که اصلاً دیگر بحث دوران بین تعیین و تخییر را مطرح نمی‌کنیم، عنوان اخذ به قدر متیقن مطرح است.

اشکالی بر دوران بین تعیین و تخییر در فرع دوم و سوم

در اینجا سؤال این است که در این فرع سوم که اول مطرح کنیم، کسی که از اعلم تقلید کرده، وقتی از اعلم تقلید کرد، تقلید صحیح واقع شد، الان بعد از گذشت مثلاً ده سال، دیگری در اثر درس خواندن و زحمت کشیدن، اعلم‌تر از او شد، اگر بخواهیم مسئله دوران را مطرح کنیم، در اینجا دیگر جایی برای دوران وجود ندارد، برای اینکه استصحاب وجود دارد.

می‌گوییم: قبلاً که از اعلم تقلید می‌کرده، فتوای اعلم برایش حجت بوده، حال که بعد از گذشت مثلاً ده سال، دیگری اعلم شده، شک می‌کنیم که آیا حجیت فتوای آن اعلم قبلی باقی است یا نه؟ بقای حجیتش را استصحاب می‌کنیم و با استصحاب بقاء حجیت، دیگر موضوعی برای حکم عقل باقی نمی‌ماند، چون با استصحاب شک را تعبداً برطرف می‌کنید.

همین اشکال در فرع دوم هم هست، که قبلاً مثلاً اعلمی نبوده، پنج مجتهد مساوی بودند، - که قبلاً هم این فرع را داشتیم - یکی را انتخاب کرده، از او تقلید کردیم، حالا بعد از گذشت 5 سال یکی از اینها اعلم شد، که در اینجا هم چیزی بنام استصحاب بقاء حجیت قول مجتهد سابق را داریم.

وقتی استصحاب داریم، شک ما تعبداً کنار می‌رود و دیگر مجالی برای دوران بین تعیین و تخییر باقی نمی‌ماند. پس در اینجا می‌شود این عنوان را مطرح کرد که اگر مسئله استصحاب را در اینجا مطرح کردیم، اگر از مجتهدی که واجد شرائط بود و در آن زمان هم اعلم نبوده، تقلید کرد، قول او برایش حجیت پیدا می‌کند و بعد هم استصحاب می‌شود، لذا اگر بعد هم اعلم پیدا شد، لزومی برای رجوع به اعلم نیست.

عدم جریان این اشکال بر قائلین به تقلید اعلم از باب سیره عقلائیة

بله کسانی که رجوع به اعلم را از باب فتوا قائل‌اند، مثل والد بزرگوار ما (دام ظلّه)، مرحوم آقای خوئی (ره) و عده دیگری از بزرگان، که بر تقلید از اعلم فتوا داده‌اند و مستندشان را عرض کردیم که سیره عقلائیة است، که گفته‌اند: سیره عقلائیة بین اعلم و غیر اعلم بر رجوع به اعلم است، اگر تا به حال از مجتهدی تقلید می‌کردیم، حال مثلاً بعد از 20 سال اعلم پیدا شد، سیره عقلائیة می‌گوید: برو سراغ اعلم، یا مثلاً تا به حال از اعلم تقلید می‌کردیم، حال یکی اعلم از او شد، سیره عقلائیة می‌گوید: باید سراغ اعلم برویم.

جمع بندی استاد محترم در این مسئله

بنابراین نتیجه‌ای که از این اشکال و از این جریان استصحاب می‌گیریم، این است که مثل امام و مرحوم سید (قدس سرهما) در این دو فرع دیگر نباید بفرمایند: «وجب العدول علی الأحوط»، بلکه اصلاً نیازی به عدول نیست و قول مجتهد سابق یا قول اعلم سابق با استصحاب برای مقلد حجیت دارد، لذا دیگر مجالی برای دوران بین تعیین و تخییر باقی نمی‌ماند.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) فرع دوم این است که اعلم نبوده، نه اینکه اشتباه کرده، فرع دوم این است که «و کذا إذا قلد غیر الأعلم وجب العدول إلى الأعلم علی الأحوط»، یعنی از اول رفت از غیر اعلم تقلید کرد، فرض کنید که چند مجتهد مساوی بودند، از یکی از اینها تقلید کرد، بعد یکی اعلم شد.

فرض سوم هم این است که اول سراغ اعلم می‌رود، تحقیق می‌کند اعلم را می‌یابد، واقعاً هم اعلم است، اما بعد از گذشت چند سال دیگری اعلم می‌شود.

اما احتیاط در جایی است که دوران باشد، که با وجود استصحاب دیگر دوران وجود ندارد، اصلاً موضوع احتیاط دوران است و عرض کردیم که دوران در جایی است که تردید و شک باشد، که با اجرای استصحاب، ولو وجداناً هنوز شک داریم، اما دیگر تعبداً شکی نداریم، لذا دیگر موضوعی برای دوران باقی نمی‌ماند.

بله در فرع دوم هم اگر بگویید که اطلاق دارد، اگر از اول اشتباه شده باشد، آن هم حکم فرع قبلی را پیدا می‌کند، که عین همین مسئله را داشتیم که اگر خیال کرد زید اعلم است و تحقیق کرد، بعد فهمید که اشتباه کرده عمرو اعلم است، در اینجا هم باید عدول کند، اما مثل امام (ره) که فرموده: احتیاط وجوبی در عدول است، بین این دو فرض فرقی نگذاشته است.

بله آن اشکالی که بیان کردیم، در فرضی که اشتباه کرده دیگر استصحاب جاری نمی‌شود و بنا بر این فرض، فقط استصحاب به فرع سوم اختصاص پیدا می‌کند، چون در فرع سوم اشتباه نبوده است.

مسئله سیزدهم: تقلید از میت

مرحوم امام (ره) در مسئله سیزدهم فرموده‌اند: «لا يجوز تقلید المیت ابتداءً، نعم يجوز البقاء علی تقلیده بعد تحقیقه بالعمل ببعض المسائل مطلقاً و لو فی المسائل التي لم يعمل بها علی الظاهر، و يجوز الرجوع الى الحي الأعلم، و الرجوع أحوط، و لا يجوز بعد ذلك الرجوع إلى فتوى المیت ثانياً علی الأحوط، و لا إلى حی آخر كذلك إلا إلى أعلم منه، فإنه يجب علی الأحوط، و يعتبر أن يكون البقاء بتقلید الحي، فلو بقي علی تقلید المیت من دون الرجوع إلى الحي الذي یفتی بجواز ذلك كان کمن عمل من غیر تقلید».

مسئله سیزدهم را مفصل در سال گذشته بحثش را بیان کردیم، بحث تقلید میّت، تقلید ابتدائی، تقلید بقائی، فروعاتی هم که مربوط به بحث میت بود، خیلی مفصل بیان کردیم. «لا يجوز تقلید المیت ابتدائاً نعم يجوز البقاء علی تقلیده بعد تحقیقه بالعمل ببعض المسائل مطلقاً...» تا آخر مسئله.

پس مسئله سیزدهم را یادداشت بفرمایید که در بحث‌های گذشته، در جایی که بحث شرائط مفتی را مطرح کردیم، در آنجا بحث کردیم که آیا تقلید ابتدائی میت جائز است یا نه؟

مسئله چهاردهم: فوت پی در پی مراجع

مرحوم امام(ره) در مسئله چهاردهم فرموده‌اند: «إذا قلد مجتهداً ثم مات فقلد غيره ثم مات فقلد في مسألة البقاء علی تقلید المیت من يقول بوجوب البقاء أو جوازه فهل يبقى علی تقلید المجتهد الأول أو الثاني؟ الأظهر البقاء علی تقلید الأول إن كان الثالث قائلاً بوجوب البقاء، و يتخير بین البقاء علی تقلید الثاني و الرجوع إلى الحي إن كان قائلاً بجوازه».

بحث این است که اگر مکلف از مجتهدی تقلید کرد، بعد که آن مجتهد از دنیا رفت، از مجتهد دوم تقلید کرد، مجتهد دوم هم که از دنیا رفت، سراغ مجتهد حی سوم آمد، که این مجتهد سوم می‌گوید: بقاء بر تقلید میّت جائز یا واجب است، حال آیا با نظر این مجتهد سوم، باید بر اولی باقی بماند یا بر دومی یا بین این دو مخیر است؟

کما اینکه در ده سال گذشته اتفاق هم افتاد، بعد از رحلت بعضی از مراجع، مسئله همین طور شد، که کسی مقلد امام(ره) بود، بعد از ایشان مقلد مرجع دیگر شد، آن مرجع هم که از دنیا رفت، مقلد مرجع سومی شد، که بقاء را جائز یا واجب می‌داند.

حال که بقاء را جائز یا واجب می‌داند، آیا بر اولی باقی بماند یا دومی؟ «فهل يبقى علی تقلید المجتهد الأول أو الثاني؟»، که امام(رضوان الله علیه) نظر شریفشان بر این است که باید ببینیم مبنای این مجتهد سوم چیست؟ اگر بقاء را یعنی بقاء بر میت را واجب می‌داند، این شخص باید بر مجتهد اول باقی باشد، «الأظهر البقاء علی تقلید الأول إن كان الثالث قائلاً بوجوب البقاء»، اما اگر مجتهد سوم قائل به جواز باشد، دیگر این مکلف نمی‌تواند بر اولی باقی باشد و مخیر است به باقی بودن بر دومی یا اینکه به مجتهد زنده رجوع کند، «و يتخير بین البقاء علی تقلید الثاني و الرجوع إلى الحي إن كان قائلاً بجوازه».

این فتوای شریف امام(ره) هست، حال اینکه مستند این بحث چیست؟ مسئله هم مورد ابتلاء هست، روی آن دقت بفرمایید تا فردا ان شاء الله مستندش را بیان کنیم.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين